

نشریه دانشگاه باهنر کرمان ، شماره ۲۷، بهار ۸۹

جایگاه و آثار ابوالحسین نوری در عرفان

نویسنده:

دکتر امید مجد

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

چکیده

ابوالحسین احمد بن محمد معروف به نوری (متوفی ۲۹۵ هـ.ق.) یکی از عرفای بنام قرن سوم هجری در بغداد است که از شخصیت‌های نسبتاً تأثیرگذار در مکتب تصوف میباشد، چنانکه نقل قولهای کوتاه و روایاتی که از او در کتب مختلف آمده است تنها از چند عارف نامی دیگر چون جنید بغدادی کمترست و این نشاندهنده اهمیت سخن نوریست. از سوی دیگر مکتب ایثار و ایجاد زبان تمثیلی در زبان عرفانی را منسوب به او میدانند. در این مقاله تمام روایات منقول از ابوالحسین نوری گردآوری شده و با بررسی کتاب مقامات القلوب او، ورود زبان تمثیلی به ادب عرفانی برای نخستین بار نشان داده میگردد همچنین جایگاه مکتب ایثار نسبت بدیگر مکاتب تصوف بانموده میگردد.

کلمات کلیدی :

روایات منقول، مکتب ایثار، مقامات القلوب، زبان تمثیلی.

گفتار اول: - نام، لقب، وجوه تسمیه

۱-۱- نام:

در مراجع مختلف قدیم و جدید نامهای ابوالحسین نوری به صورتهای گوناگونی آمده است:

۱- ابوالحسین احمد بن محمد معروف به نوری (حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا. بدون تاریخ، ص ۲۴۹ / طبقات الصوفیه، ۱۹۵۳، ص ۱۶۵ / دائره المعارف فارسی، ۱۳۸۱ / تاریخ اسلام و وفیات مشاهیر والاعلام، ۱۹۹۸، ص ۱۹)

۲- احمد بن محمد ابوالحسین نوری (المنتظم، ۱۳۵۷، ج ۶، ص ۷۷)

۳- احمد بن محمد ابوالحسین نوری معروف به ابن بغوی (حلب دارالوعی، بدون تاریخ، جلد ۲، ص ۲۴۸)

۴- ابوالحسن نوری (تصوف و ادبیات تصوف، ۱۳۷۶، ص ۳۴۹ / رسائل فارسی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶)

۵- احمد بن محمد معروف به ابن البغوی (نفحات الانس، ۱۳۷۵، ص ۷۸)

۶- محمد بن محمد (تاریخ بغداد، ۱۴۱۷، جلد ۳، ص ۲۰۷)

۷- محمد بن احمد بن محمد (تصوف و ادبیات تصوف، ۱۳۷۶، ص ۳۴۹ / رسائل فارسی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶)

۸- ابوالحسن نام پدر نور (مرآت الاولیا، ۱۳۷۹)

۹- ابوالحسین ثوری (آثار البلاد و اخبار العباد، ۱۳۷۳، جلد ۲، ص ۶۵)

۱۰- ابوالحسن احمد بن محمد (سرچشمه تصوف در ایران، بدون تاریخ، ص ۱۹۵ / تاریخ نگارشهای عربی، ۱۳۸۰، ص ۹۴۷)

که اگر قدمت منابع را معیار بررسی قرار دهیم، نامهای ذکر شده در حلیة الاولیا و طبقات الصوفیه

سُلَمی، بر دیگر نامها ارجحند. یعنی: ابوالحسین احمد بن محمد معروف به نوری، همچنین نام نوری نیز غیرقابل اطمینان‌ترین نامهاست و، نام پدر، «نور» نیز سند متقنی ندارد.

۱-۲- القاب:

تقریباً در تمامی کتابهایی که نام ابوالحسین نوری را آورده‌اند، لقب «ابن بغوی» نیز ذکر شده است (طبقات الصوفیه، ص ۱۶۵)، القاب دیگری نیز از قبیل نوری بغدادی (تاریخ گزیده، ۱۳۶۴، ص ۶۴۶)، بغشوری هروی (سرچشمه تصوف در ایران، بدون تاریخ، ص ۱۹۵)، امیرالقلوب (آثارالبلاد و اخبارالعباد، ۱۳۷۳)، و قمر الصوفیه (عطار، شیخ فریدالدین، تصحیح محمد استعلامی، ۱۳۷۸، ص ۴۶۴) نیز بدو داده‌اند.

۱-۳- وجه تسمیه:

نخستین کتابی که از وجه تسمیه «نوری» ذکری میکند، کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف کلاباذی (متوفی ۳۸۵ هـ. ق) است که بر اساس آنچه در شرح التعرف آمده است سه وجه تسمیه را مطرح میکند (خلاصه شرح التعرف فی مذهب اهل التصوف، ۱۳۴۹، ص ۹۳):

الف) ابتدا نوریه را یکی از اسماء تصوف میخواند و سپس می‌افزاید: ایشان را نوری خواندند از بهر پاکی معاملات ایشان و ابوالحسین نوری را که نوری خوانند از بهر آن خواندند که سخنان او روشن بود از بهر انفاس!

ب) سر او چنان منور بود [یعنی اندیشه‌هایش چنان منور بود] که از اسرار خلق چیزی بر او پوشیده نگشتی.

ج) در شب تاریک چون سخن گفתי نوری از دهان او بیرون می‌آمد چنانکه خانه روشن گشتی! در تمام منابع دیگر، تمام یا یکی از همین وجوه را ذکر کرده‌اند، لیکن در چهار مأخذ، دلائل

دیگری نیز آورده شده است، من جمله در تذکرة الاولیا علاوه بر آنچه ذکر شد، آمده است که او را صومعه‌ای بود در صحرا که همه شب آنجا عبادت کردی و خلق آنجا بنظاره شدند. به شب نوری دیدند که میدرخشیدی و از صومعه او به بالا بر میشدی. در منابع دیگر نور را «نور إلی وعظ» (العبر فی خبر من غیر، ۱۹۶۱، جلد ۲، ص ۳۸)، «نام مکان» (جستجو در تصوف ایران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵) و «نام پدر» او نیز خوانده‌اند (مرآت‌الاولیا، ۱۳۷۹) که هیچیک از این وجوه نامگذاری به استثناء «ایشان را نوری خوانند از بهر پاکی معاملات ایشان»، خالی از اشکال نیست، زیرا «نور» از دهان خارج شدن» یا از «صومعه بر تافتن» در ذهن نمی‌گنجد! همچنین در هیچیک از متون معتبر، نامی از مکانی بنام نور که شیخ بدانجا منتسب باشد نیامده است (ر.ک. گفتار دوم همین مقاله) و چنانکه خواهیم دید او را بغشوری الاصل وزاده شده بغداد میدانند و اینکه چندسالی دررقه بوده است.

نام پدر او نیز در هیچ منبع معتبری، «نور» نیامده است! باقی میماند دو وجه نامگذاری، یکی اینکه: «سخنان او روشن بوده از بهر انفاس»، «دیگر اینکه به نور فراست از اسرار مردم خبر میداد»، اما اولی قابل قبول نیست چرا که زبان تمثیلی نوری و شطحیات او چندان نمی‌تواند برای مردم قابل فهم باشد، از آن گذشته سخنان بسیاری دیگر از صوفیان هم برای مردم قابل فهم بوده است چرا آنان لقب نوری نگرفته‌اند؟!، دومی هم قابل قبول نیست زیرا حتی اگر کسی از «رازهای پنهان مردم هم خبر بدهد» بعیدست به او لقب نوری بدهند زیرا ارتباطی بین نور و غیبگویی وجود ندارد! و در چنین مواردی القابی چون «غیبدان» یا «کاشف السِّر» یا «عالم الضمائر» مناسبترند!

گفتار دوم: تاریخ تولد، مکان، تاریخ فوت، شیوة فوت

۲-۱- تاریخ تولد:

در منابع معتبر فارسی و عربی تاریخ تولد ابوالحسین نوری نیامده است اما در دائرةالمعارف انگلیسی تاریخ ولادت او را ۲۲۶ هـ.ق ذکر کرده‌اند.

۲-۲- مکانهای زندگی نوری:

در تمام مآخذ او را خراسانی‌الاصل از ناحیه‌ای بنام بغشور میان مرو و هرات نام برده‌اند که در بغداد زاده شده (طبقات الصوفیة سلمی، ص ۱۶۴) و همانجا فوت کرده است. همچنین در کتاب حيلة الاولیا آمده است که در بغداد متولد شد اما سالهای زیادی در رقه زیست و سپس به بغداد بازگشت (حيلة الاولیا و طبقات الاصفیا، مطبعة السعادة، ص ۲۴۹).

شهر بغشور نیز شهری بی‌آب و علف و خشک، بین مرو و هرات ذکر شده است (معجم البلدان، ۱۹۹۳، ص ۴۶۷) که نام دیگر آن «آب شور» است (مرآت الاولیا، ۱۳۷۹)

۲-۳- تاریخ فوت:

همه منابع قدیم و جدید فوت او را سال ۲۹۵ هـ.ق ذکر کرده‌اند، لیکن در تاریخ یافعی (نفحات الانس، ۱۳۷۵، ص ۷۸) سال مرگ او ۲۸۶ آمده است و بعید نیست که این اشتباه بدلیل تشابه اسمش باشد که ابوالحسین نوری با شخص دیگری بنام ابوالحسن بغوی دارد که محدثی مکی است که در سال ۲۸۶ در گذشته است (شذرات الذهب، بدون تاریخ).

۲-۴- شیوة فوت:

قدیمی‌ترین منبعی که راجع به شیوة مرگ نوری مطلبی آورده است کتاب‌اللمع فی التصوف ابونصر سراجی متوفی ۳۷۸ هجریست ، (اللمع فی التصوف، ۱۹۶۰، ص ۲۸۱) ، که می‌گوید نوری پس از شنیدن بیت:

لازلتُ أنزلُ من و دادکَ فنزلأً تَحَيَّرُ الالبابَ عند نزوله

[همیشه فرود می‌آیم در دوستی تو بجائیکه متحیر میشوند عقول بوقت نزول بدان منزل]. از خود بیخود شد و سر به صحرا نهاد جائیکه نهای تازه دروده شده داشت و آن نهای بیای او فرو میرفت و خون از او جاری میشد پس از آن به منزل رفت و فردای آنروز درگذشت.

پس از آن در کتاب تاریخ بغداد همین قول تکرار میشود باضافه اینکه از قول عبدالله بن شبنذین یادآوری میکند که نوری در مسجد شونیزی مُرد و چهار روز کسی ندانست! (تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیه ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۳۶). و در حالت چمپاتمه مرده که امکان خواباندن او بر روی غسلخانه نبوده است. در کتاب المنتظم نیز مرگ او در مسجد شونیزی ثبت شده است بدون آنکه ذکری از شنیدن بیت و به نیستان دویدن داشته باشد (المنتظم، ج ۶، ص ۷۷).

پس از این سه منبع، تذکرةالاولیا قدیمیترین کتابیست که شیوة مرگ نوری را ذکر کرده است (تذکرةالاولیا، ص ۴۷۴) با این تفاوت که:

«نقل است که روزی ناینائی میگفت: الله الله، نوری پیش او رفت و گفت تو او را چه دانی و اگر بدانی زنده نمایی. این بگفت و بیهوش شد و از آن شوق بصحرا افتاد در نیستانی نو دروده و چرخ میزد و آن نی در پا و پهلوی او میرفت و خون روان میشد و از قطرة خون ، الله الله بازدید می‌آمد. ابونصر سراج گوید چون او را از آنجا بازخانه آوردند گفتند بگو لا اله الا الله، گفت: آخرهم آنجا میروم و در آن وفات کرد.»

چنانکه مشاهده میشود در متن تذکرةالاولیا، نوری به جای بیت، کلمه‌ای شنیده است و گوینده آن نیز ناینائیست. همچنین نی علاوه بر پای به پهلوی او هم فرو میرود ضمناً از قول ابونصر سراج مطلبی را ذکر میکند که در متن امروزی کتاب سراج وجود ندارد. در منابع جدید در دائرةالمعارف

انگلیسی (دائرةالمعارف انگلیسی، ص ۱۴۰) گفته‌اند پس از سماع به نیستان دوید که نی دروده بودند...» (سماع در تصوف). یک اظهارنظر دیگر هم وجود دارد که به نیستان در دویدن نوری را پس از شنیدن آیات قرآن میداند بدون آنکه آیه را ذکر کند (ابعاد عرفانی اسلام، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷). وجه مشترک تمامی روایتهای مذکور اینست که بهرحال نوری از وجد به نیستان دروید و از جراحتهای آن درگذشته است.

گفتار سوم: مذهب نوری

در منابعی که مطالعه شدند، ذکر صریحی از مذهب ابوالحسین نوری نیامده است اما با استفاده از قرائنی میتوان حدس زد که او معتزلی مذهب و در فقه شافعی بوده است. در کتاب روضات الجنات (روضات الجنات، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۰۴) آمده است که در ماجرای محنت غلام خلیل، جنید به مذهب ابو‌ثور فرمان میداده است. از طرفی بر اساس کتاب وفيات الاعیان: «ابو‌ثور فقیه بزرگ شافعی است» (وفیات الاعیان بدون تاریخ، ص ۷). پس میتوان نتیجه گرفت که جنید بغدادی شافعی مذهب بوده است. با توجه به همزمانی و رابطه نزدیک نوری با جنید میتوان به شافعی بودن نوری نیز احتمال داد. از سوی دیگر در خلاصه شرح تعرف آمده است که: «جنید و نوری اعتقادی به اینکه پیامبر اسلام (ص) در معراج خداوند را با چشم سر دیده است نداشتند» (خلاصه شرح تعرف، ۱۳۴۹، ص ۸۹)، و این از اعتقادات معتزله است. آخرین راهنمای ما اینست که معتزله معتقد به تأویل و توجیه آیات قرآن هستند و ابوالحسین نوری نیز چنانکه در ادامه مقاله خواهیم دید در رساله مقامات القلوب خود، همین شیوه را پی میگیرد، پس او به احتمال قوی در کلام معتزلی و در فقه شافعی بوده است.

گفتار چهارم: مراد، مرید، یاران و مخالفان نوری

۴-۱- مراد:

در تمام منابع بررسی شده اتفاق قول براینست که وی از «سری سقطی» حدیث آموخته و شاگرد مکتب وی بوده است. که از قدیمیترین آنها میتوان از حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا (ص ۲۴۹)، تاریخ بغداد (ص، ۱۳) و طبقات الصوفیه سلمی (ص ۱۶۵) نام برد. تنها در یک منبع ذکر شده است که کتاب مقامات القلوب نوری، تقریری است از تعالیم ابوحمزه (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۶)، اما توضیح بیشتری نمیدهد.

۴-۲- مرید:

با توجه به اینکه نوری برخلاف جنید بغدادی، تمایلی به برگزاری حلقه درس و مرید پروری نداشته است (اللمع، ص ۴۳۰) و سرزنشی که بر جنید هنگام وعظ او در مسجد رانده (خلاصه شرح التعرف، ص ۳۴۹)، بعید نیست که شاگردی نداشته باشد با این حال در یک منبع دیگر شخصی بنام «عبدالله بن خبیق انطاکی» را از مریدان او می‌شمارد (شرح بر مقامات اربعین، ۱۳۶۷، ص ۳۱۶، حلیة الاولیا، ج ۱، ص ۱۶۸ تا ۱۸۹). همچنین از جمله افراد سرشناسی که در زمره خوانندگان آثار نوری آمده‌اند میتوان از عین‌القضات همدانی نام برد (تصوف و ادبیات تصوف، ۱۳۷۶، ص ۴۲۳).

۴-۳- مصاحبان، استادان، معاصران:

نامهای مختلفی در منابع گوناگون آمده است که از قرار زیرند:

رقام، شحام، ابوحمزه، شبلی، جنید، احد حواری، محمد بن علی قصاب، ذوالفنون مصری و حسین

بن منصور حلاج (روضات الجنان، ج ۲، ص ۵۶۴، حلیة الاولیا، نفعات الانس، تذکرة الاولیا و طبقات الصوفیه سلمی).

۴-۴- مخالفان نوری:

بیش از هرکس دیگری نام «غلام خلیل» در ماجرای معروف موسوم به محنت «غلام خلیل» آمده است که کمر به قتل نوری و همفکرانش بسته بود (برای اطلاع بیشتر به گفتار هفتم همین مقاله مراجعه شود).

از دیگر مخالفان مکتب بغداد که نوری نیز یکی از آنهاست نام ابن یزدانیار آمده که نام اصلی او حسین بن علی مکنی معروف به ابوبکر بود که به شهرهای مختلف نامه مینوشت و مردم را از صوفیه برحذر میداشت. از کسانی که مورد اتهام وی بودند: نوری، جنید و سمون محب در خور ذکرند. میگویند دلیل دشمنی او با صوفیان بغداد بی‌باکی آنها بوده است در افشاء اسرار! (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۸) در هر صورت مخالفت با تصوف در طول تاریخ رایج بوده و مطلب تازه‌ای نیست بنابراین تعجبی ندارد که عارف وارسته‌ای چون نوری نیز مخالفانی داشته باشد (مناقب صوفیه، ۱۳۶۲، ص ۱۰ بعد. کسر اصنام الجاهلیه، ص ۵۷، سیری در تصوف، ۱۳۶۱، پرده پندار ۱۳۶۲).

گفتار پنجم: مکتب نوری در تصوف

۵-۱- مکتب نوری

در تصوف، سه مکتب را نام برده‌اند اول مکتب بصره که زیر نظر حسن بصری بوده و عرفان

از طریق آن، به دو مکتب دیگر یعنی مکتب بغداد و مکتب خراسان منتقل شد و تصوف زاهدانه بتصوف عاشقانه بدل گردید. مکتب بغداد زیر نظر جنید (ف ۲۹۷ هـ) اداره میشد و پیروان خود را اهل القلب مینامید. اساس کار جنید زهد و صحو، یعنی پارسایی و هوشیاری بود. مکتب خراسان که منسوب به بایزید بسطامی است روش او مبتنی بر «سکر و عبادت» یعنی مستی و بندگی بود. روش صوفیان خراسان در واقع بر اساس ملامت استوار بود. نوری بدلیل زمان و مکان زندگی خود طبیعی است که جزو مکتب بغداد محسوب گردد. اما ظاهراً شیخ نوری «عضو هماهنگی برای حلقة صوفیان بغداد نبوده است» (ابعاد عرفانی اسلام، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷). و ظاهراً بیشتر در ردیف صوفیانی چون بایزید و حلاج و بوسعید است تا جنید بغدادی (مبانی عرفان و تصوف، ۱۳۷۰، ص ۲۸ تا ۳۰). در کتاب جستجو در تصوف ایران، علاقه به حفظ شریعت تنها حلقة وابستگی نوری به اصحاب جنید ذکر شده است (ص ۱۲۵).

گفتار ششم: دلایل تشخیص نوری در عرفان:

نوری از چند جنبه، شخصیتی خاص در تصوف دارد چنانکه بعضی معتقدند وی «دقائق تصوف را بیش از هرکس میشناخته است» (تاریخ التراث العربی، ۱۳۸۰، ص ۹۴۷) و در کتاب تاریخ بغداد نیز به نقل از سلمی او را به کثرت الاجتهاد و حی العباده میشناسند. (تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۳۲).

در یک دسته‌بندی کلی سه مسأله عمده ایثار، زبان تمثیلی و «سماع به کمال رسیده»، از بزرگترین موارد تشخیص اویند مضاف بر آنکه اقوال گوناگون و نسبتاً زیادی از او نقل شده که بیانگر نفوذ کلام او در بین صوفیان بوده است. رواج تسبیح را نیز بدو نسبت میدهند (نفحات الانس، ص ۷۸).

جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۵) که البته این موضوع شگفتی است چه حداقل از زمان حضرت فاطمه زهرا (س) تسبیح در میان مسلمانان رواج داشته است.

۶-۱- ایثار:

ماجرای محنت غلام خلیل و پیشگام شدن نوری برای مرگ بیش از دوستان خود تقریباً در تمامی منابع ذکر شده است که اگر چه در جزئیات آن از قبیل نام یاران جنید، اختلافاتی وجود دارد اما همگی در اصل ماجرا توافق نظر دارند و طریق نوری را طریق ایثار میخوانند، از پژوهشگران بزرگ معاصر نیز مرحوم استاد فروزانفر در تشریح این بیت مثنوی که:

در یکی گفته ریاضت سود نیست اندرین ره مخلصی جز جود نیست

معتقدند که مولوی به طریقه نوری نظر دارد که مبنای او در سلوک «ایثار» است (مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ۱۳۷۶).

۶-۲- کاملترین نوع سماع:

پیش از این، هنگام بررسی فوت نوری دیدیم که او پس از شنیدن مطلبی به نیستان دوید، اگر چه نقل قولهای مختلفی راجع به آن سخن و مکانی که نوری آنرا شنیده بود وجود داشت اما مهم اینست که او بهر حال پس از «بوجد آمدن از طریق شنیدن» از خود بیخود شده است و آنچنان بوجد آمده که از در غلتیدن به زمینی پر از نیهای نو دروده، احساس درد نمیکرده است.

در کتاب سماع در تصوف که بطور ویژه، بموضوع سماع میپردازد با بر شمردن مقامهای سماع، از ابوالحسین نوری بعنوان شخصی که به فنا و نیستی رسیده نام میبرد:

«در سماع سه مقام است اول فهم، دوم وجد، سوم حرکت. مقام اول بر فهم است که خود بر دو وجه باشد: ۱- درجه اول متعلق به مبتدیان و مریدان ۲- درجه دوم از آن کسی است که از درجه

مردان در گذشته باشد و به مقام فنا و نیستی رسیده باشد و سماع اینکس نه از راه فهم باشد بلکه چون سماع به وی رسد آن حال نیستی و یگانگی بر وی تازه شود و به کلیت از خویش غائب شود، چون نوری که در سماع بجایی در دوید که نی دروده بودند و همه پایش میبرید و وی بیخبر» (سماع در تصوف، ۱۳۶۷، ص ۲۵ و نیز کشف المحجوب، ۱۳۷۱، ص ۵۴۶).

۳-۶- زبان تمثیلی:

۳-۶-۱- یکی از مهمترین کارکردها و جلوه‌های بارز فعالیت‌های ابوالحسین نوری نقشی است که وی در پدیداری زبان عرفانی ایجاد کرده است. پل نوین محقق است که در این زمینه تحقیقات گسترده‌ای انجام داده و در کتاب خود موسوم به «تفسیر قرآن و زبان عرفانی» به این امر مهم میپردازد. بررسی بسیار فشرده‌ای از آنچه نوین از آغاز تفسیر قرآن تا رسیدن به زبان تمثیلی نوری تعقیب کرده است مفید خواهد بود (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ۱۳۷۳، ص ۲۷).

او ابتدا سه نوع تفسیر را معرفی میکند یکی تفسیر سنی که شرح متن در سطح الفاظ است، دوم تفسیر شیعی که بیشتر نوعی تأویل است. این تفسیر در ماوراء معنای لفظی در جستجوی یک معنای پنهانی هم هست. نوع سوم تفسیر صوفیانه است که بر همان اساس تأویل میباشد اما برخلاف تفسیر شیعی از جهت‌گیریهای سیاسی خالیست.

آنگاه نوین در جستجوی یافتن منشأ واژه‌های عرفانی در گام نخست تفسیر کبیر از مقاتل بن سلیمان را بررسی میکند (متوفی ۱۶۱ هـ.ق) و با موشکافی باین نتیجه میرسد که اگر چه مقاتل شروع کننده حرکتی است که نهایتاً بخلق واژه‌های قرآنی تصوف میرسد اما نقش اصلی در ظهور واژه‌های عرفانی با امام جعفر صادق (ع) است که بر اساس تجربه‌های درونی خود استعاره‌هایی را که در کنار لفظ قرآن و در نتیجه بیرون از وجدان مانده بود بعنوان حقیقت قرآن میشناسد (همان،

ص ۱۳۲). بعنوان مثال در تفسیر آیه ۴۰ سوره توبه:

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» مقاتل، جنود را فرشتگان میدانند که در غزوة بدر برای پیامبر جنگیدند و امام(ع) در دریافتی عرفانی از جنود میگوید: «ذالك الجنود اليقين و الثقة بالله و التوكل على الله» آن فرشتگان ، سربازان یقین و اعتماد و اطمینان به خداوند بودند (مجموعه آثار ابو عبدالرحمان سلمی، ج ۱، ص ۳۱).

یک قرن بعد حکیم ترمذی به اشاعه این معنی می پردازد و در طبقه بندی الفاظ عرفانی، تجربه مذهبی را بطور کامل وارد میکند (همان، ص ۹۹).

۶-۳-۲- نوری پدید آورنده زبان تمثیلی صوفیه:

هر چند در کارهای فرهنگی نمیتوان برای آغاز و پایان یک فرآیند ، مقطع خاصی را مشخص کرد اما اگر گریزی از این کار نباشد باید اثرگذارترین عامل را در نظر گرفت، در سیر تاریخی تصوف ، ابوالحسین نوری را بعنوان پیدا کننده زبان تمثیلی دانسته اند و این نقشی است که بویژه نوپا بر آن تأکید میکند و رساله مقامات القلوب نوری را تأییدی بر نظر خویش میداند و درباره آن می نویسد: «رساله نوری در حقیقت نوعی شعر منثور است که حقایق تجربه روحانی را با تمثیل بیان میکند شامل یک مقدمه و بیست پرده است که هر یک توصیف کوتاهی از یک یا چند تمثیل است ولی این شعر با هدفی آشکارا تعلیمی نوشته شده است و این میرساند که تجربه ای که نوری از آن سخن میگوید، هنوز سوزان از آتش دیدار نیست.» (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۲۷۲).

آنچه در مقامات القلوب نوری مشهود است وابستگی گسترده این رساله به زبان قرآنی است، یعنی زبان صوفیه هنوز به یک استقلال مفاهیم دست نیافته است و حضور لغات قرآنی در آن بسیار

پررنگ است.

«نوری رساله خود را با سلسله تعاریفی آغاز میکند که مربوط به عناصر پایه روانشناسی قرآنست. سپس بیست پرده یا تابلو می‌آید که در آنها سبک تمثیلی بر گفتار منطقی غلبه دارد ولی با اینهمه جانشین آن نمیشود این تمثیلهای ذیل سه عنوان اصلی گروه‌بندی میشوند: تمثیلهای خانه و در، تمثیلهای باغ و درخت و بالاخره تمثیلهای آب و آتش» (همان، ص ۲۷۶).

خاطر نشان کردیم رساله مقامات، اثرپذیری فراوان از استعاره‌ها و تصاویر قرآنی دارد و نوپا میکوشد که این اثرپذیری را کشف کند. مثلاً نوری درباره قلب سلیم مینویسد: «يُشِيرُ بِقَلْبِهِ مِنْ تَحْتِهِ إِلَى الْوَفَاءِ وَمِنْ فَوْقِهِ إِلَى الرِّضَاءِ وَمِنْ عَيْنِهِ إِلَى الْبُكَاءِ وَمِنْ يَسَارِهِ إِلَى الْمُنَى وَ مِنْ قُؤَاهِ إِلَى اللِّقَاءِ وَمِنْ وَرَائِهِ إِلَى الْبَقَاءِ» : (به قلبش اشاره میکند از پائین به وفاداری از بالا به رضای الهی و از چشم به گریه و از چپ به آرزوها و از روبرو به دیدار و از پشت سر به جاودانگی) . و نوپا خاطر نشان میکند که بعید نیست مراد نوری مقابله مؤمنان با رفتار شیطان بوده باشد که بر آنها از پیش و از پس و راست و چپ می‌تازد». (همان، ص ۲۸۴).

«ثم لآتينهم من بين ايديهم و من خلفهم و من ايمانهم و من شمالهم». (قرآن کریم: سورة اعراف آية ۱۷) .

البته باید دانست که تمثیلهای نوری از لحاظ ادبی چندان پخته نیست زیرا که زبان تمثیلی برای بیان مفاهیم عرفانی هنوز در مرحله شکل‌گیریست و بسیار طول خواهد کشید که این زبان توسط کسانی چون عطار و مولوی بزبانی پررنگ و راز تبدیل گردد.

بیت = قلب / رع = کرم / سحاب = فضل / ثبات = یقین / بساط = رضا / شجره = معرفت / متکاء =

شرايع

هر کدام از نمونه‌های فوق یک تشبیه ساده را نشان می‌دهد که ارکان دوسوی تشبیه در آن حضور دارند. در مقابل آن در ساختار زبانی مولانا بعنوان تکامل دهنده زبان تمثیلی، فقط با مشبه به گسترش یافته سروکار داریم که نقطه اوج زیبایی ادبی - عرفانی قالب تمثیل در بیان مفاهیم طریقت است.

در بیان مولانا تمثیلهای حیوانی یا انسانیند و حکم یک استعاره گسترده را دارند که مشبه یا همان مفهوم مجرد فراموش شده است. بعنوان مثال شایسته است ادب هفتاد و هشتم از مجموعه جوامع آداب الصوفیه عبدالرحمان سلمی و نوع انعکاس آنرا در مثنوی نقل کنیم:

«و من آدابهم ترک لفظه انا و نحن و لی و ماشایهما. کما روی عن النبی (ص): إِنَّهُ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَقَالَ مَنْ ذَا؟ قَالَ أَنَا ، فَقَالَ أَنَا أَنَا كَافَهُ كُرْهَهُ. وَ حُكِيَ عَنِ ابْنِ مَنْصُورٍ إِنَّهُ قَالَ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ أَنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تَعَسْتَ بَلْ أَنَا وَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: لَا بَلْ أَنْتَ يَا مُوَلَايَ، قَالَ الْمَوْلَى: بَلْ أَنْتَ يَا عَبْدِي فَيَكُونُ مُرَادُهُ مُرَادَ اللَّهِ فِيهَا» (از آداب ایشان ترک گفتن لفظ من و ما و برای من و امثال آن است . همچنانکه از نبی اکرم « ص » روایت شده است که هرگاه کسی اذن ورود خواست و از او پرسیدند کیستی ؟ و گفت : « من » . این من گفتن بسیار زشت است . و از ابی منصور حکایت شده است که گفت هنگامی که کسی می گوید : « من » خداوند می گوید : « هلاک شدی ، من بودم » و هنگامی که بنده می گوید : « من نبودم بلکه تو بودی » خداوند میفرماید : تو بودی ای بنده من و مراد او همان مراد پروردگار خواهد بود .) (مجموعه آثار سلمی، ج اول، ص ۳۷۷).

در این گفتار بر ترک انانیت تأکید میشود. همین موضوع در گفتار مولوی بصورت شکار رفتن شیر و گرگ و روباه بیان میگردد بدون آنکه ذکری از حکمت فوق که مشبه آن است به بیان آید:

شیر و گرگ و روبهی بهر شکار رفته بودند از طلب در کوهسار

تا به پشت همدگر بر صیدها
گرچه زیشان شیر نر را ننگ بود
چونکه رفتند این جماعت سوی کوه
گاو کوهی و بز و خرگوش زفت
چون زُگه در بیشه آوردندشان گرگ
و روبه را طمع بود اندر آن
عکس طمع هر دوشان بر شیر زد
شیر با این فکر میزد خنده فاش
گفت شیر ای گرگ این را بخش کن
گفت ای شه گاو وحشی بخش توست
بز مرا که بز میانهست و وسط
شیر گفت ای گرگ چون گفتمی بگو
گفت پیش آ، ای خری کو خود بدید
گرگ خود چه سگ بود کو خویش دید
هر که او بر در من و ما میزند
گرگ را برکند سر آن سرفراز
بعد از آن رو شیر با روباه کرد
کرد قسمت گفت این گاو سمین
وین بز از بهر میان روز را
سخت بریندند بند و قیدها
لیک کرد اکرام و همراهی نبود
در رکاب شیر با فر و شکوه
یافتند و کار ایشان پیش رفت
کشته و مجروح و اندر خون کشان
که رود قسمت بعدل خسروان
شیر دانست آن طمعها را سند
بر تبسم‌های شیر ایمن مباش
معدلت را نو کن ای گرگ کهن
آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست
روبها خرگوش بستان بی‌غلط
چونکه من باشم تو گویی ما و تو
پیشش آمد پنجه زد او را درید
پیش چون من شیر بی‌مثل و ندید
رد باب است او و بر در می‌تند
تا نماند دو سری و امتیاز
گفت بخشش کن برای چاشت خورد
چاشت خوردت باشد ای شاه‌گزین
یختنی باشد شه پیروز را

وان دگر خرگوش بهر شام هم شب چرة این شاه بالطف و کرم
گفت ای روبه تو عدل افروختی این چنین قسمت زکی آموختی
از کجا آموختی این ای بزرگ گفت ای شاه جهان از حال گرگ
گفت چون در عشق ما گشتی گرو هر سه را برگیر، بستان و برو
روبها چون جملگی ما را شدی چونت آزاریم چون تو ما شدی
ما ترا و جمله اشکاران ترا پای بر گردون هفتم نه برآ
چون گرفتی عبرت از گرگ و منی پس تو روبه نیستی شیر منی
(مثنوی معنوی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۵ تا ۱۴۹)

گفتار هفتم: حکایات و سخنانی که از نوری نقل کرده‌اند:

۷-۱- چون کتاب تذکرة الاولیا عطار، حکایت‌های مربوط به نوری را به نسبت سایر منابع مفصلتر، بررسی کرده است، متن این کتاب را مبنا قرار داده و با نقل روایات آن، آنها را با سایر کتب تطبیق خواهیم داد: (تذکرة الاولیا، ص ۴۶۴ تا ۴۸۳)

الف) رفت و آمد بیست ساله بین خانه و دکان و نان نخوردن و نانها را صدقه دادن از منابع قدیمی بدون هیچ تغییری این روایت در تاریخ بغداد (ص ۱۳۱) صفة الصفوة (ج ۲، ص ۲۴۷) و المنتظم آمده است (ج ۶، ص ۷۷)

ب) ماهی سه رطلی: پس از آنکه احساس میکند اسرار بر او آشکار شده است در دجله بین دو زورق می‌ایستد و می‌گوید تا ماهی در شستم نیفتد نمی‌روم. اما ذکری از وزن ماهی نکرده است.

در کتابهای، اللمع (ص ۱۶۶) و حلیة الاولیا (ص ۲۵۱) این حکایت ذکر شده است مضاف بر اینکه وزن آنرا هم تعیین کرده است (سه رطل).

تاریخ بغداد نیز وزن سه رطل را عنوان کرده است.

ج) محنت غلام خلیل: علت دشمنی غلام خلیل، «رقص و سرود و کفریات گفتن»، عنوان شده است و یاران او ابوحمزه و رقام و شبلی و نوری و جنید آمده‌اند.

در تاریخ بغداد و در حلیة الاولیا نام یاران نیامده است. در مصباح الهدایه آمده که «همه را امر به کشتن داد جز جنید که در فقه و دیانت تمیزی و شهرتی داشت.»

در کتاب روضات الجنان نیز نام یاران نوری شحام و رقام ذکر شده و جنید حکم به اعدام آنها داده است (روضات الجنان، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۶۲)

د) مریدی که در نماز با محاسن خود بازی میکرد و ابوالحسین نوری گفت دست از محاسن حق بدار و بار دیگر کافر خواندن نوری به سبب این سخن در منابع دیگر ذکری از این ماجرا نیامده است. (ه) چند شبانروز بر سر یک خشت گردیدن و الله الله گفتن ، اما نمازها را بموقع بجا آوردن و آرام شدن او توسط جنید.

و) شبلی مجلس میگفت، نوری گفت: اگر تو در عملی جای نگه دار و اگر نه فرود آی، شبلی نگاه کرد و خود را راست نیافت از منبر پایین آمد... نوری گفت: یا ابابکر تو بر اینان پوشیده کردی لاجرم بر منبرت کردند و من نصیحت کردم، مرا به سنگ براندند و به مزبله‌ها انداختند. این حکایت در کتاب ادبیات تصوف پرتلس (ص ۳۴۹)، خطاب به جنید بغدادی آمده است با این عبارت که: «ما اخلاص ورزیدیم بر درمان کردند شما زناز ورزیدیت پیشگاهتان نشانند.»

در خلاصه شرح التعرف نیز سخنران جنید بوده است و سخن نوری اینکه: «تو بمردم خیانت

کرده‌ای و من نصیحت. خیانت، زیرا بین مردم و خدا فاصله انداخته‌ای و نصیحت من آن است که خلق را با حق تعالی رها کردم. (ص ۲۸۵)

(ز) دیدن مرید اصفهانی جز در تذکرةالاولیا در کتاب دیگری نیامده است.

(ح) گریه کردن با ابلیس نیز در منابع قدیم نیست.

(ت) «در بیشه شیران خوابیدن نوری»، در تذکرةالاولیا، علت آن چنین آمده است که چون نوری هوس خرما داشت، برای تأدیب نفس خود در بیشه شیران خوابید تا شیران او را بدرند و نفسش بیش خرما آرزو نکنند!

در کتاب تلبیس ابلیس (ص ۳۸۱) علت این ذکر شده است که چون نوری از شیر میترسید به بیشه رفت تا ترسش بریزد!

(ی) بردن لباس نوری توسط دزد و خشک شدن دست دزد.

در تاریخ بغداد نیز همین حکایت بی‌تغییری آمده است (جلد ۳، ص ۱۳۳)، نیز حلیةالاولیاء (ص ۲۵۱).

(گ) خادمه‌ای زیتونه نام که بر نوری، خرده می‌گرفت در تاریخ بغداد نیز آمده است (ج ۳، ص ۱۳۴).

(ل) زنده شدن خر مرده توسط لگد نوری: در هیچ مأخذ قدیمی نیامده است.

(م) بیمار شدن نوری و عیادت جنید از او و بالعکس، در صفةالصفوه (ج ۲، ص ۲۴۸) و تاریخ بغداد (ج ۳، ص ۱۳۲) آمده است.

۷-۲- بعضی حکایات که در کتابهای دیگر هست و در تذکرةالاولیا نیامده‌اند:

الف) نظر بر جوان بغدادی: در تاریخ بغداد، حلیةالاولیاء و طبقات الصوفیه سلمی آمده است

که متن تاریخ بغداد ذکر میشود (ج ۳، ص ۱۳۲): رَأَيْتُ غُلَامًا جَمِيلًا بِبَغْدَادَ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ أَرَدْتُ أَنْ أُرَدِّدَ النَّظَرَ فَقُلْتُ لَهُ: تَلْبَسُونَ النِّعَالَ الصَّرَارَةَ وَ تَمْشُونَ فِي الطَّرِيقَاتِ، قَالَ: أَحْسَنْتَ أَتَجْمَشُ بِالْعِلْمِ؟ پسری زیبا را در بازار بغداد دیدم و به او دو بار نگریستم ، پس به او گفتم : کفش میپوشی و در بازار گام مینهی ؟ گفت : آفرین آیا اینگونه علم می آموزی ؟

فَأَنْشَأَ يَقُولُ: پس گفتم :

تَأْمَلِ بَعَيْنِ الْحَقِّ إِنْ كُنْتَ نَاطِرًا به چشم حق بین بنگر هرگاه بجیزی مینگری

إِلَى صِفَةِ فِيهَا بَدَائِعِ فَاطِرٍ و شگفتیهای آفرینش را در صفت او ببین

وَلَا تُعْطِ حَظَّ النَّفْسِ مِنْهَا لِمَا بَهَا و هرگز حظ نفس را از آن مجو

وَكُنْ نَاطِرًا بِالْحَقِّ قُدْرَةَ قَادِرٍ و بنگر به قدرت خداوند قادر

(ب) زر در دجله انداختن (یا در فرات):

از منابع قدیم در اللمع سراج و شرح شطیحات آمده است. اینک متن شرح شطیحات (ص ۱۷۲): گویند که، ابوالحسین نوری بر لب فرات خفته بود، و از دست سرما بافتاب رفته، قرابتی نزدیک از میراث پدر او ملکی نفیس به سیصد دینار فروخته بود و به نزد او آورده. آن زر بستند و متمکن بر لب فرات نشست. دُرستها یک یک بیرون می آورد و در دجله می انداخت و میگفت: «ای سیدی بدین قدر مرا می فریبی؟» ناتمامان بدو انکار کردند گفتند اگر در راه خدای خرج کردی اولی بودی.

(ج) نفرین کردن مؤذن و لیبیک گفتن بر سگ، بدین دلیل که مؤذن بخاطر پول ، اذان میخواند و سگ به غریزه ذاتی، حمد الهی می گوید، که در قرآن آمده: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. (سوره اسراء آیه ۱۷)

این حکایت در تذکرة الاولیا به جنید بغدادی منسوب شده است، اما در شرح شطیحات (ص ۱۶۸)

و اللمع (ص ۴۹۴) راجع به نوری آمده است.

(د) در منابع کم اعتبار نیز دو حکایت از نوری ذکر شده است:

- نوری در بیابان چاهی میبندد میگوید اگر دلو و رسن داشتم آب میکشیدم، ناگاه آهویی بر سر چاه می‌آید، آب چاه برای آهو بالا می‌آید تا بخورد. ناگاه هاتقی به نوری می‌گوید آن آهو تکیه بر خدا داشت سیراب شد، تو تکیه بر دلو و رسن کردی تشنه ماندی! (مرآت الاولیاء)

- نوری همیشه در خرابه‌ها میزیست و جنید به زور به او غذا میداد و از او می‌پرسید تا چند مسامحه می‌کنی در جواب میگفت تا حصول مقصود و چه دورست آن (آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۶۵).

(ه) شکستن خمره‌های شراب خلیفه:

میگویند یک بار ظرفهای شراب را که به قصر خلیفه میبردند بریخت و احتساب سخت کرد. او را نزد خلیفه بردند و او از وی پرسید تو کیستی؟ گفت محتسب. خلیفه پرسید ترا که محتسب کرد؟ جواب داد: آنکس که ترا خلیفه کرد.

این حکایات در منابع خیلی قدیمی نیامده است اما در کتاب جستجو در تصوف ایران (ص ۱۲۷) استاد زرین کوب بدون ذکر منبع اصلی آنرا آورده‌اند.

گفتار هشتم: آثار نوری:

«تا کنون ما نوری را فقط از راه حکایاتی از نوع آنچه نقل کردیم و از طریق اقوالی که از او در کتابهای تذکره‌الاولیا آمده است می‌شناختیم. هر چند در کتاب کلاباذی خواننده بودیم که نوری یکی از کسانی است که «بطور اشاره» درباره تصوف کتاب نوشته‌اند. از اینرو از کشف رساله‌ای از

او تحت عنوان مقامات القلوب، در یک جنگ خطی کتابخانه نافذ پاشا در استانبول تعجب نکردیم. از آن پس به یمن اثر فؤاد سزگین نسخه‌های دیگری از آن می‌شناسیم که محفوظتر مانده است و همین به ما امکان می‌دهد که امروز طبع انتقادی از آن بدست دهیم (مجله معارف، فروردین، آبان ۶۸، ص ۸۴)».

پل نوپا که گردآورنده مصحح این رساله است بصورتی فشرده آنرا تشریح میکند که این رساله بیست پرده است به اضافه یک مقدمه کلی. این مقدمه مراحل یا مقاماتی را که قلب برای عروج بسوی خدا تجربه میکند برمی‌شمرد. پرده اول تعداد زیادی استعاره طرح میکند که در پرده‌های بعد بسط داده میشود، پرده دوم با ذکر آیاتی از قرآن چیزهایی یاد میکند که خدا در دل مؤمنان خود جای میدهد تا او را بشناسند و پرده سوم فعل متفاوت خدا را برای طرد دشمنان خود مطرح میکند. پرده‌های چهارم و پنجم تفاوت میان قلوب عاصیان و قلوب مطیعان و مخلصان را به اختصار باز می‌ماید و پرده ششم ما را به رمز مکان ارجاع میدهد و پرده هفتم به رموز بزرگ جهانی یعنی زمین و خورشید و ماه و ستاره و ابر و باد و باران و جز اینها که هر یک تناظری در قلب آدمی دارند. پرده هشتم «هفت دژ قلب» را که مؤمن درون آنها جای دارد وصف میکند. پرده نهم رمز آتش و پرده دهم قلب مؤمنی است که در چمنزارهای الهی چرا میکند. پرده‌های یازدهم و دوازدهم به وجوه مختلف رمز نور بازمی‌گردد. پرده سیزدهم بی‌گمان غنی‌ترین پرده این رساله است: نوری، در آن، سفر عرفانی سه‌گانه‌ای را در سه دریا وصف میکند، دریای ربوبیت، دریای مهمنیت و دریای لاهوتیت. پرده چهاردهم بر صفت درخت معرفت تأکید دارد و در پرده‌های هفدهم و هجدهم دوباره به همین درخت برمی‌گردد. و در پرده نوزدهم به توصیف ده بوستان می‌پردازد که خداوند در قلب مؤمن نهاده است. در پرده شانزدهم دوباره استعاره خانه آمده است که یک در آن

به این جهان گشوده میشود و یک در آن به آخرت. سرانجام در پرده بیستم نوری بارانهای رحمت و بلا را وصف میکند که بر قلب فرومیبارد. این است علی‌الجمال محتوای مقامات القلوب که نوری آنرا به سبک شعر منثور نوشته و در طرح آن توالی منطقی رعایت نشده است بلکه استعاره‌ای، استعاره دیگر را از برای مشابهت یا مغایرت بیاد آورده است. (مجله معارف: فروردین آبان، ۶۸ ص ۸۴-۸۵).

از لحاظ اصالت رساله نیز، عده‌ای تنها به این خاطر که دو جمله آن بدیگران نسبت داده شده است آنرا فاقد اصالت میدانند (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۷)، اگر چه این موضوع دلیل نمیشود که رساله از نوری نباشد زیرا در متون عرفانی نخستین بار نیست که مطلبی را به افراد مختلف نسبت دهند، مثلاً ماجرای «زر در آب انداختن» چنانکه دیدیم هم بجنید و هم بنوری منسوبست.

نتیجه گیری :

نکات برجسته ای که راجع به ابوالحسین نوری میتوان گفت اینست که این عارف خراسانی الاصل قرن سوم، زاده و متوفی بغداد بر مذهب معتزلی و فقه شافعی بود. نزد سری سقطی حدیث آموخت و با جنید بغدادی همراه بود. از سرشناس ترین خوانندگان آثار او میتوان از عین القضاة همدانی نام برد. بدلیل گفتن مطالبی بظاهر خلاف شرع، دشمنان زیادی در بغداد داشت.

اما مهمترین ویژگی نوری در عرفان اینهاست :

ایجاد مکتبی تازه در عرفان، بنام مکتب ایشار. بیخودانه ترین سماعها بگونه ای که مرگ وی در اثر همین امر روی داد و نیز استفاده از زبان تمثیلی در کتاب مقامات القلوب که برای نخستین بار در آثار عرفانی از این زبان تمثیلی استفاده شده است.

فهرست منابع

- ۱- ابن خلکان، شمس الدین احد، وفات الاعیان، بیروت دارصادر.
- ۲- ابن الجوزی، ابوالفرج. صفة الصفوه، حلب دارالوعی.
- ۳- ابن الجوزی، ابوالفرج. ۱۳۵۷، المنتظم، حیدر آباد دکن .
- ۴- ابن عماد، عبدالحی. شذرات الذهب، بیروت دارالکتب العلمیه.
- ۵- ابونعیم، احمد بن عبدالله. حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا، مصر مطبعة السعادة.
- ۶- انصاری، خواجه عبدالله. ۱۳۶۲، طبقات الصوفیه، تصحیح سرور مولائی، نشر توس.
- ۷- انصاری، خواجه عبدالله. ۱۳۷۲، رسائل فارسی، تصحیح سرور مولائی، نشر توس.
- ۸- انصاری، قاسم، ۱۳۷۲، مبانی. عرفان و تصوف، پیام نور.
- ۹- الحافظ ذهبی، محمد بن احمد. ۱۹۶۱، العبر فی خبر من غیر، فؤاد سید، کویت.
- ۱۰-، محمدرضا تجرد. ۱۳۶۶، ابن ندیم الفهرست نشر امیر کبیر.
- ۱۱- افشار، ایرج. ۱۳۶۹، فهرست مقالات، نشر علمی فرهنگی.
- ۱۲- برتلس، یوگنی ادواردویچ. ۱۳۷۶، تصوف و ادبیات تصوف، سیروس ایزدی، امیرکبیر.
- ۱۳- روزبهان ، بقلی. ۱۹۶۶، شرح شطیحات، کُرُن، نشر پاریس تهران .
- ۱۴- جامی، عبدالرحمان. ۱۳۷۵، نفحات الانس، محمود عابدی، اطلاعات.
- ۱۵- جامی، عبدالرحمان. ۱۳۵۷، عرفان و تصوف، محمد حسین تسبیحی، فروغی.
- ۱۶- حاکمی، اسماعیل. ۱۳۷۶، سماع در تصوف، دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۱۷- حموی، یاقوت. ۱۹۷۹، معجم البلدان، بیروت داراحیاء التراث العربی.
- ۱۸- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله. ۱۳۷۵، تاریخ نیشابور ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری،

- تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگاه.
- ۱۹- حنبلی، ابی الفلاح. شذرات الذهب، بیروت، دارمکتب العلمیه، بدون تاریخ.
- ۲۰- خطیب بغدادی. ۱۴۱۷ ق، تاریخ بغداد، مصطفی عبدالقادر عطا، دارکتب العلمیه.
- ۲۱- خوانساری، سید محمد باقر. ۱۳۵۷، روضات الجنان، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی، کتابفروشی اسلامیہ.
- ۲۲- دامادی، سید محمد. ۱۳۶۷، شرح بر مقامات اربعین یا مبانی سیر و سلوک، دانشگاه تهران.
- ۲۳- دشتی، علی. ۱۳۶۲، پرده پندار، نشب جاویدان.
- ۲۴- ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۷۹، علیرضا. عرفانیات، نشر حقیقت.
- ۲۵- ذہبی، شمس الدین عثمان. ۱۹۹۸، تاریخ اسلام و وفیات مشاہیر و الاعلام، عمر عبد السلام ترمذی، دارالکتاب العربی بیروت.
- ۲۶- رجائی بخارائی، احمد علی. ۱۳۶۶، فرهنگ اشعار حافظ، نشر علمی.
- ۲۷- ریتر، هلموت. ۱۳۷۷، دریای جان، ترجمه عباس زریاب خوئی و مهرآفاق بایبوردی، نشر بین المللی هدی.
- ۲۸- زرکلی، خیرالدین. ۱۹۹۰، الاعلام، دارالعلم الملايين.
- ۲۹- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۵۷، ارزش میراث صوفیه، نشر امیرکبیر.
- ۳۰- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۵۷، جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر.
- ۳۱- سراج، ابونصر. ۱۹۶۰، اللمع فی تصوف، عبدالحلیم محمود عبدالباقی سرور، مصر دارالکتب و بغداد مکتب المثنی.
- ۳۲- سزگین، فؤاد. ۱۳۸۰، تاریخ نگارشهای عربی، نشر فهرستگان.

- ۳۳- سُلمی، ابو عبدالرحمان. ۱۹۵۳، طبقات الصوفیه، نورالدین شریبه، مصر دارالکتب العربی.
- ۳۴- سُلمی، ابو عبدالرحمان. ۲۰۰۱، حقائق التفسیر. تصحیح سید عمران . بیروت دارالمکتب العلمیه . چاپ اول .
- ۳۵- سُلمی، ابو عبدالرحمان. مجموعه آثار، نصر الله پورجوادی، نشر دانشگاهی.
- ۳۶- عبدالعزیز خالدی. ۱۹۶۶، سهروردی، عوارف المعارف. بیروت.
- ۳۷- سنائی، ابوالمجد مجدود، ۱۳۷۷، حدیقه الحقیقه، شرح مدرس رضوی، دانشگاه تهران.
- ۳۸- شعیب، شیخ محمد. ۱۳۷۹، مرآت الاولیاء، اسلام آباد مرکز نشر تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۳۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. پاییز ۸۰، مقاله از عرفان بایزید تا فرمالیسم روسی، فصلنامه هستی.
- ۴۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی.
- ۴۱- شبیبی کامل، مصطفی. ۱۳۵۳، همبستگی میان تشیع در تصوف، دکتر علی اکبر شهابی، دانشگاه تهران.
- ۴۲- شبیبی کامل، مصطفی. تشیع در تصوف تا پایان قرن دوازدهم، علیرضا ذکاوتی قراگزلو.
- ۴۳- شیمیل، آن ماری. ۱۳۷۴، ابعاد عرفانی اسلام، عبدالرحیم گواهی، نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴۴- عبادی مروزی، قطب الدین ابوالمظفر. ۱۳۶۲، مناقب الصوفیه، ترجمه نجیب مایل هروی، نشر لولی.
- ۴۵- عطار، شیخ فریدالدین. ۱۳۶۶، تذکرة الاولیا، محمد استعلامی، نشر زوار.
- ۴۶- عمید زنجانی، عباسعلی. ۱۳۶۷، تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۷- غنی، قاسم. ۱۳۷۵، تاریخ تصوف در اسلام، زوار.
- ۴۸- غنی، قاسم، بی تا، بحثی در تصوف، نشر ابن سینا.
- ۴۹- فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۷۶، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، باهتمام حسین داوودی،

امیرکبیر.

- ۵۰- قزوینی، زکریا ابن محمد. ۱۳۷۳، آثار البلاد و اخبار العباد، میرهاشم محدث، امیرکبیر.
- ۵۱- خواجه ابوالقاسم. ۱۳۶۱، رساله قشریه. قشیری، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، نشر علمی و فرهنگی.
- ۵۲- عزالدین کاشانی، محمود. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، جلال الدین همایی، کتابخانه سنایی، چاپ بدون تاریخ.
- ۵۳- کلاباذی، ۱۹۳۴، التعرف فی مذهب اهل التصوف، آربری، کایرو.
- ۵۴- گولپنارلی، عبدالباقی. ۱۳۷۸، ملامت و ملامتیان، دکتر توفیق سبحانی، نشر زوار.
- ۵۵- گمنام، ۱۳۴۹، خلاصه شرح التعرف، تصحیح احمد علی رجائی، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵۶- مدرسی چهاردهی، مرتضی. ۱۳۶۱، سیری در تصوف، نشر اشراقی.
- ۵۷- مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، عبدالحسین نوائی، امیرکبیر.
- ۵۸- معین، محمد. ۱۳۵۳، فرهنگ فارسی، نشر امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۵۹- معصوم علیشاه، محمد. بی تا، طرائق الحقایق، محمد جعفر محجوب، کتابخانه سنایی.
- ۶۰- مقدسی، محمد ابن احمد. ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم، علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۶۱- ملاصدرا، محسن بیدارفر. بی تا، الزهراء، تهران.
- ۶۲- مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۷۸، مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی، نشر زوار، ج ۵.
- ۶۳- نسفی، شیخ عزیزالدین. ۱۳۶۳، زبدة الحقایق، حق وردی ناصری، طهوری.
- ۶۴- نفیسی، سعید. بی تا، سرچشمه تصوف در ایران، نشر فروغی.

- ۶۵- نوری کوتناپی. ۱۳۷۰، نظام‌الدین، دیباچه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، نشر بارقه.
- ۶۶- نوپا، پُل. ۱۳۷۳، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، اسماعیل سعادت، دانشگاه تهران.
- ۶۷- نوپا، پل. ۱۳۶۸ تصحیح مقامات القلوب، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مجله معارف شماره‌های ۱-۲ فروردین آبان.
- ۶۸- نیکلسن، رینولد. ۱۳۴۱، اسلام و تصوف، محمد حسین مدارس، نهاوندی، نشر زوار.
- ۶۹- هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۷۱، کشف المحجوب، ژوکوفسکی، نشر طهوری .
- ۷۰- یافعی، عبدالله ابن اسعد. ۱۳۳۹ ق، مرآة الجنان و عبرة الیقظان، حیدرآباد دائرة المعارف.
- ۷۱- مصاحب، غلامحسین. ۱۳۸۱، دائرة المعارف فارسی، امیرکبیر. نوبت چاپ ذکر نشده است .
- ۷۲- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷، جلد هشتم. مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی . تهران. چاپ اول .